

(۵۹)

پرده غفلت و ضلالت بین

که بافهام ناتوان چه کند

گیرم ای دون شدی شرارینار

جذوه با بحر بیگران چه کند

درگذر زین سخن که کرطک خا^ک

با خداوند آسمان چه کند

ساقیا روز فضل و احسان است

تا عطایت بدوستان چه کند

دست جودت بما چه نوشانند

ابر فیضت به تشنگان چه کند

ای بهیرو نگار من بی تو

طبرورقا بیوستان چه کند

د انم آخر ز تیر غمزه بحسن

بچشمیت ای فتنه زمان چه کند

همه تن حیرتم که چون شنود

این سخن گوش رازد ان چه کند

که بر آمد ز اصل قدس قدیم

غصن اعظم بیوم عهد عظیم

و ما بهمین مقدار از اشعار ورقا که برای نمونه ثبت کردیم

اکتفا مینمائیم و از ثبت رساله های اثباتیه و اجوبه رد و رد

معرضین و مکاتبات سفیده اش با فضلی بهائی که بخط
زیبایش موجود است و از آنجمله رساله مرقوم در سال
۱۳۱۰ برای یکی از علمای شیخیه آذربایجان که بخط
زیبای نسخ روح الله و باضای آن کودک روحانی بدین طریق
و کتبه احتراماً روح الله ابن ورقا فی ارض السزاه
۱۲ شعبان ۱۳۱۱ در دست است محض مراعات اختصاً
احتراز میکنیم .

وحاجی میرزا حسین نیز ثابت و قائم بر عهد و میثاق
ایمی در میاند و آب بود و سفر در نقاط آذربایجان نمود
در تحکیم مبادی پیمان کوشید و آنگاه سفر به عکا کرد ایامی
در کف فضل و عطا بسر برده عودت نمود و برای تبلیغ
قریب پنج ماه در تبریز بماند و این در سال ۱۳۳۱ هـ. ق. بود
و باز به میاند و آب رفته بزیت تا در سال ۱۳۳۴ هـ. ق. درگذشت .
و از مشاهیر مؤمنین ثابتین مخلصین آقاسید مهدی
یزدی که در بخش ششم ضمن اوضاع یزد و هم آذربایجان
نام بردیم و در تبریز باغنا^۱ و اعتبار اقامت داشته مرجع امور
روحانی و مساعدت اخبار بود و کیفیت شهادتش را بسال
۱۳۱۴ در بخش سابق نگاشتیم و از او خاندانی برجاست
دیگر برادرش آقاسید سلیمان که نیز مخلصانه موفق بر
خدمت این امر بود و بالاخره به عشق آباد رفته در آنجا

درگذشت .

و از فضلا و رجال دولت در تبریز حاجی ممین السلطنه

که در بخش ششم شرح احوال او را آوردیم و سالها در آن بلد
میدرخشید و اخیرا تاریخی بتفصیل برای امر بدیع شروع
نمود که باتمام و طبع نرسید و مادر مواضع کثیره از بخشهای
سابق برخی اقوال از او آوردیم و آیام اخیره اش در تزوین
و طهران صرف شده و بالاخره در طهران بخانه حاجسی
مشیرالسلطنه در حدود سال ۱۳۴۴ درگذشت و نیکو
برادرش میرزا علی بنکدار .

دیگر میرزا حیدرعلی صمیمی اسکونی که شرح حال
در بخش ششم آوردیم و قبلا مقیم عشق آباد بود و پس از
غروب شمس جمال ابهی به عکا شتافته آیامی در ربوار عنایت
حضرت غصن اعظم بسر برد آنگاه به تبریز عودت و اقامت
جست و بتجارت پرداخت چندی مستقلا بتجارت پرداخت
و آیامی در تجارتخانه برادران احمد اف موظف شد و
هنگامی در شرکت امید که با بعضی از مؤسین تأسیس کردند
مشغول بتجارت گردید و در موفقیت بتبلیغ مشهور و معروف
گشت و در بلاد آذربایجان و دیگر اقسام ایران سفرهای
متادیه نمود و کثیری را هدایت کرد و بدین خدمت
دساز و سرافراز میباشد .

و جمعی دیگر مانند پسران حاجی احمد میلانی کسه شرح احوالش را در بخش ششم آوردیم و عنقریب شرح حال آنان را که تجارتخانه در تبریز و میلان و تفلیس داشته انواع خدمت در این امر میبرد اختند میردازیم و مانند حاجی حسن حقایق و استاد شیر محمد تفنگ ساز متوفی در عشق آباد و استاد آقا تفنگ ساز و استاد صادق سماور ساز کسه در مجلس و محفل آرائی احباً و پذیرائی غریبا سعی بلیغ همی نمودند و در انتشار و ارتفاع امر ایهمی و معاونت مآلفین و مسافرین و تشکیل مجالس و محافل همت وافیه میذول داشتند . و میرزا محمد علیخان ضیا و مرتضی خان بدیع الکتاب و میرزا علیخان سرتیب تلگرافخانه و حاجی فضل علیخان و غیرهم مانند شهید علی و اخوانش شهیدی ابوالقاسم و محمد علی و میرزا عبد العلی و پسران شهید علی احمد و محمود کاشف و رحمت الله و امثالهم .

و دیگر میرزا اسماعیل کتابفروش شاعر شکوة تخلص که اشعار بسیار در این امر گفت و خواهرزاده اش میرجمفر و عدّه کثیری امثالهم بودند و شکوة چندی حسب الامر حضرت عبد البها^۱ مقیم از میر بوده تبلیغ نمود تا آنکه ایرانیان مقیم آنجا بمقاومت برخاستند و او مأمور سیر و تبلیغ در قفقاز گشت و سالها در آن حد و د خصوصاً در بادکوبه و تفلیس مقیم بود .

تبلیغ نمود تا عاقبت در سال ۱۳۳۶ در تقییس وفات یافت .
و نیده ای از اشعارش چنین است :

ساقی ای دلنواز روحانی * * * گرم شد از توجش بزدانی
 لطف کن از گرم بمشتاقان * * * جرعه ای از رحیق وجدانی
 تا از آن روحبخش و جان پرور * * * بگف آرم روح و روحانی
 قطره را بحر بیکران سازد * * * ذره را آفتاب نورانی
 نشسته کاملش همی بخشد * * * مور را حشمت سلیمانی
 در لب جو بیار غیب دهد * * * سرو درمانده را غرامانی
 ای طبیب مریضخانه عشق * * * درد دل جوید از تورمانی
 یاد تو مایه صرّت جان * * * گشته چون یادگار جانانی
 مضمب فرع ریشه قدسی * * * منفرد بار دار انسانی
 شتمل نارسدره طسوری * * * منجلی نور شمس غارانی
 گوهر شاهانوار بحر علوم * * * در بکتای گنج عرفانی
 کل من فی الوجود را محکمی * * * بر همه کائنات میزانی
 ای بنانت کلید باب فتوح * * * صدر پاکت طلسم ربّانی
 پیشوای عموم احبابی * * * مرکز عهد و قطب پیمانی
 کرمل جود را تویی وارث * * * همیکل ربّ را تویی بانسی
 خدمت از خدمت تو یافت شرف * * * بندگی کسب کرد سلطانی
 شکر آن ظلمت مبارک را * * * که بماند داشت وصلت ارزانی

ورنه بر گردد امنت نرسد * * دست ادراك عقل امكانسى
 بسراشيد آنها الا حساب * * با نواهاى بدع ايسرانى
 از فوضات نير مشتاق * * زنده شد روح انفس و آفاق
 اى بدستت سيرد جام ^{طهر} * * اى قسم مزاجها كافور
 از گرم جرهه اى فشان برخاك * * تا كمالات گردد عين قصور
 موجى از حرا عظم مشتاق * * نعره اى اى نو اى تو ناقور
 پرتوى اى ستاره اثبات * * نغمه اى اى ترانه ات سا^م
 رشحه اى اى سخا فضل كرا * * جذوه اى اى نهال سدره طو
 لطفى اى منشمب اصل قدس * * نظرى اى باهل دل منظور
 جلوه اى اى يگانه گوهر مريد * * ليمه اى اى شعاع نير نور
 رمزى اى محرم سرا دق راز * * كشفى اى پرده دار سرظهور
 سهسى اى خازن خزاين جود * * فمضى اى هوشمار بزم حضور
 نكته اى اى عليهم كل علوم * * خدش اى امير كل امور
 بهره اى اى امين كل فيوض * * تسخى اى طيك كل اجور
 رافتى اى بصير كل طوبى * * پرده اى اى خبير كل صدور
 اى عبوديت تو مايه وجد * * ذكر و صف جملت اصل سرور
 حر كاتت ز لطف ما ر * * نفعات وصال را به سرور
 همه اهل نبوت و اهل تسوخ * * در پناهت مظفر و منصور
 ناظر وجه تست كل انات * * ثابت عهد تست كل ذكر
 مرحمتهاى روح پرور تسو * * همه را کرده بندگان شكور

از فرح چشم ثابتین روشن * * * دیده ناقصین ز حسرت کور
 وقت آن است با تمام طرب * * * صیحه آرند ثابتین با صور
 از فیوضات نهر میثاق * * * زنده شد روح انفس و آفاق
 ای رخت آفتاب مشرق جود * * * ذکر خیرت طراز لوح وجود
 از تو صادر سوازیج مطلوب * * * وز تو حاصل جواهر مقصود
 از تو محکم روابط مألوف * * * وز تو واصل عواطف معبود
 از تو کامل لوازم خدمت * * * وز تو بالغ تدارکات سجود
 از تو طائر لطائف مستور * * * وز تو متن شرائط معبود
 از تو روشن چراغ بزم وصال * * * وز تو گلشن فضای غیب و شهبود
 از ثبوت و رسوخ میثاقیت * * * شد مقامات ثابتین محمود
 هر که خوش نیست با محبت ^{تو} * * * از حضور خدا بود مرادود
 رخ بگرد اند از تو هر منعموس * * * ناظر وجه تو است هر صمود
 حمد سلطان لا یزالسی را * * * که چنین باب رحمتی بگشود
 لوح عهدی بخط خویش ^{شیت} تو * * * همه را امر بر وفا فرمود
 بعد از او هر که بیوفائی کرد * * * ظلم بر نفس شوم خویش نمود
 هر که نشناخت قدر نعمت را * * * گشت مصداق آنها لکنود
 همچو عهدی ندیده دیده ^{شیر} * * * همچو شرطی نیست ^{عهد} دست
 باید این عهد امر اعظم را * * * با هزاران لسان شکر ستود
 نازم آن دست دلربائی را * * * که دل جمع را ز سپینه رسود
 بقلم شرق و غرب را بگرفت * * * خیمه در قاف زد بدون عمود

وقت آنست ثابتین گردند * * * جمع در بارگاه ربّ جنود
 همه بایک ترانه ساز کنند * * * این نوارا بنغمه د اود
 از فیوضات نیر میساقی * * * زنده شد روح انفس و آفتاق
 ای جمال تو شمع بزم وصال * * * قامت سرو بوستان کمال
 نخل شد از تو شاخهای ^{مید} آ * * * شاخه گردید دانه آسمان
 ماه شد از رخت ستاره ^{بخت} * * * شمس گردید کوکب اقبال
 مهر خاور شد آنکه بود اختر * * * بدر انور شد آنکه بود هلال
 بحر شد از تونهرهای حواس * * * نهر شد از توطوره های خیال
 گل شده از تو عنجه آداب * * * میوه گشته شکوفه اعمال
 متولد شده جنین عقول * * * گشته بالغ مدارک اطفال
 شد مرتب مجالس احباب * * * یافت ترتیب بیت عدل رجال
 طین اوها م خود نشسته فرو * * * ما * توحید گشته صاف وز لال
 آنکه منکر شد این مدایح را * * * کور شد چشم او ز بان لال
 آنکه میخواست آشیان بلند * * * سوخت از نار حسرتش پر بال
 بسته شد گردنش بحبل شرو ^ط * * * خواست شرکت کند با استقلال
 شر از نقض خود نخواهد چید * * * در نهایت بغیر اضملال
 نسبت معنوی بقا دارد * * * صوری عاقبت شود باصال
 از این جهل مکه منعمل است * * * شرفی یافته حبش ز سلال
 نور رخسار بار جلوه گراست * * * از درای سرادقات جلال
 وجه بهناگشوده زلف سیاه * * * حسن ذاتی گرفته نقطه خال

فیلسوفان غرب حیرانش * * * شده در عالم جواب و سؤال
فضلای زمانه بگشودند * * * جمله در فضل او زبان مقال
از فیوضات نیر میثاق * * * زنده شد روح و انفس و آفاق

در اجماع بهائیه و ازلیه بنوعی که در بخش ششم شرح داده
در سنین اشراق ابهی متدرجا انوار نجم بابت در برتو
اشراق شمس بهائیت ناپدید گردید تا بالاخره در سنین
اوائل طلوع نیر میثاق یعنی در سال ۱۳۱۰ حاجی ملاعلی
شهبیر مسافرت بارش عکا نمود و با آنکه در ضمیر داشت مسافر
بقبرس کند پس از درك محضر حضرت غصن اعظم از عزیزتش
منصرف گشت و باثبات قدم و انجذاب و اشتغال در ایمان
بهائیش بوطن عودت نمود .

و در سنین اوائل طلوع نیر عهد و میثاق ابهی مخالفین و
ناقضین بسوی آذربایجان توجه و سعی کرده خواستند با تکا
بر مناسبات سابقه خود بذر خود سری در آن سرزمین افشانند
و چندی جولان نمودند ولی دچار مقاومت ثابتین مخلصین
و مقابلت و مناظرت مشاعر مبالغین و غیر هم گشته خائب و
خاسر گردیدند . نخست آقا جمال بسروجردی در سال
۱۳۱۳ وارد شد و در تبریز و میلان کار مهمی از پیش نبرد
ولی میرزا جلیل مسگر خوشی را که در بخش ششم نام بردیم و

لسانی در تبلیغ کربلا داشت و در سال ۱۳۱۲-۱۳۱۱ در نقاط آذربایجان تبلیغ کنان سیر و گردش کرده نشر این امر نمود .
 یار خود ساخته بهراغه شتافته جولان کرد و جلیل را برای نیات فاسده برقرار داشته برگشت و جلیل به خوی رفت سه بشغل مسکری پرداخت و بدستوری در پرده و بحیله بسز نقض پاشیدن گرفت و برخی از بهائیان غیر ملتفت شده تشدید و تهدید کردند چنانکه برسید و محفل روحانی تبریز تخلم نوشته اظهار خوف و بیم نمود و هم بحضرت عبدالبهاء عریضه مکتوباً مساعدت مالی خواست تا وقت خود را مصروف در تبلیغ این امر نماید و آن حضرت لطفاً و حکمتاً اجازه فرمودند که هرکس از مؤمنین بوی مساعدت کند و مبلغ مصروف را از بابت حقوق الله محسوب دارد و محفل روحانی تبریز برای اجراء دستور آقا علی محمد جوان رشید منجذب از اهل قریه ایلخچی را که موجب هدایت اهالی قریه مذکورگشت و هم کربلائی باقر معانی را مأمور نمود تا در آن سورت بروند زمستان سوار بر چهار فرسنگ راه نور دیده بخوی رسیدند جلیل را به تبریز آوردند و در حجره میرزا حمید علی اسکوشی سکنی دادند و شبها در خانه مؤمنین پذیرائی کردند و او در جامع و محافل همراهِ آقا جمال شد و لوح فتنه تلاوت میگشت و برخی از مخلصین

منجد بین میگریستند تا آقا جمال سوی طهران برگشت
 وینای مراسله برخی از مخلصین احباً خصوصاً ابن‌الدخیل
 گذاشت و همت بر اخلاصشان گذاشت و اقداماتش تأثیری
 نمود ولی جلیل در تبریز برجای مانده بنشر ضوابط فاسد
 پرداخت و در خلال همان احوال اوراق نقضیه از ناقضین
 عکاً بسال ۱۳۱۴ بنام برخی از احباً خصوصاً بنام میرزا
 خلیل که در دایره مخلصین امریکائی مستخدم بوده رسیده
 و در طبعمش مؤثرگشت و موافقتش برای عطیات جلیل حاصل
 گردید چنانکه مکاتیب با اطراف فرستادند از آن جطه برای
 میرزا علیخان تلگرافچی بدین مضمون نوشت که احبای
 تبریز همه در اطراف جلیل و موحدند فقط چهار تن
 مشرک مانند تا اینکه حاجی میرزا محمد تقی ابهری
 حسب دستور حضرت عبدالبها از عشق آباد عازم بلاد
 آذربایجان شد و پس از اقامت قریب چهل شبانه روز
 در تفلیس برای معالجه درد پا با میرزا علی اکبر میسلانسی
 (محب السلطان روحانی) که مناجات و الواح بلعنی بسیار
 طبع میخواند بهتریز رسید و در حجره احمد اف‌ها منزل
 کرد و در آنحال که احباً بملاقاتش همرفتند آقا میرزا محمد علی
 بن محسن بیک از وجوه احباً نزدشان رفته بمکالمه پرداخت
 و تا سه روز مصاحبه را دوام دادند و احدی از از کسارو

اسرار چاره خبر نیافت تا پس از سه روز ابن ابهر میرزا
حیدرعلی اسکوئی را از حیل و دسائس جلیل آگهی داد که
بذرنقض و مخالفت فیما بین احبّا پاشیده نام چهارتن از
وجوه را که حاجی ممین السلطنه و آقاسید مهدی و استاد
شیرمحمد تفتنگ ساز و آقا میرزا حیدرعلی مذکور بودند برده
سپرد که راز را با آنان در میان نگذارد چنانکه آقا میرزا محمد
علی نیز متزلزل گشت ولی اینک شہوت و اطمینان حاصل کرد
و حسب مشاوره فیما بین ابن ابهر و آقاسید مهدی و احمد اف
آقاسید مهدی ابن ابهر را بخانه خود برد و حاجی محمد
علی احمد اف نوشته تا در میلان آمد و جلیل را بحجره
تجارت خود نگهداشت و میرزا حیدرعلی و میرزا محمد علی
آحاد احبّا را بخانه آقاسید مهدی بردند و ابن ابهر
برقع شبہات کوشید چنانکه همه آگهی یافتند جلیل بعلمت
کمال مراقبت احمد اف نتوانست اغتلافی نماید و معذلت
وی را طرد نکردند و بالاخره روزی در خانه شیرزاد خان
سرتیب کل احبّا دعوت شده محفل پرجمعیتی منعقد گشت
و ابن ابهر خواست شبہات جلیل را بدون اشاره باسم وی
رفع کند و در ضمن تقریرات خود چنین گفت بلاشک و ریب
بموجب نص کتاب اقدس باید بحضرت غصن اعظم توجه کنیم
اگر بعضی چنین تصوّر و تفوّه میکنند که مقصود از توجه نظر

یاداره امور است نه مقام روحانی معاشات کرده میگوئیم چون
 هیچ يك نه در کتاب اقدس و نه در کتاب عهدی و نه در
 اصل توجه اختلاف نداریم اولی آنکه از تفاوت مراتب عرفان
 افراد مؤمنین صرف نظر کنیم و حساب وجدانها را با خدا
 واگذاریم و خود را مکلف و مشغول شماریم که اختلاف و نفاق
 در امر الله نشود و تمامت آحاد اهل بها بمرکز واحد و در کلمه
 واحد متوجه و مجتمع شوند و جلیل از استماع سخنان مذکور
 بجنبش آمده بعضی کلمات از لسانش بیرون جست از آن جمله
 اینکه آقا جمال شققت و تمب بسیار در امر الله تحمل کرد
 چرا احبای طهران احترامش را منظور نداشتند صورت
 فتوحرافیه اش را پاره کرده در ریختند ولی تحمل کرده
 و پرا نراندند تا آنکه دوشنبی دیگر حاجی مهدی دلال ده
 نفر از وجوه اعیان با این ابهر و اخوند ملا ولی الله مراغه ای
 و حاجی محمد علی احمد اف و نیز جلیل مذکور دعوت نمود
 و این ابهر در اثنا مکالمات از کتاب اقدس و کتاب عهدی
 در خصوص حضرت غصن اعظم خواند و بیان و تفسیر نموده از
 آخوند پرسید که آیا شما جز این تفسیر و تبیین احتمال مقصد
 دیگر از این کلمات میدهید و او سوگند یاد نمود که جز این
 معنی و محطی ندارد و جلیل در این هنگام با آخوند تغییر
 کرده مکرراً بسوی وی دست انداخته چندین دست تیرشیم

بجمال قدم مشرك شدی و حاجی احمد اف برآشفته بسوی
 خطاب نمود گفت تو را چه حق است که با آخوند بنوع عدم
 احترام تکلم کنی و بالجمله تمامت مدعوتین در آن شب
 بخانه میزبان میآسودند و جلیل علی الصباح بدر رفت
 و دیگر بحجره برنگشت و از معاشرت با احببا محروم گردید
 و حاجی محمد علی فراغت بال حاصل کرده به میلان و خانه
 خود رفت و این ابهریس از آیامی چند به ارومیه و خوی
 و مراغه و سایر مصمورات حتی در دهات مانند مظنه و سیستان
 سفر کرد آنگاه بهادکویه و عشق آباد و طهران عودت نمود
 و بعد از او حسب امر حضرت عبدالبهاء آفاسید مهدی
 دهجی با پسر دوازده ساله اش سید حسین برای تثبیت
 عهد و میثاق ابهی از عکا بآذربایجان آمد و سعی و کوشش
 نمود و حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی و نوبت با میرزا
 محمود زرقانی بدین حدود آمد و نوبتی که در میلان بود
 میرزا حیدر علی اسکوشی بدانجا شتافته وی را از احوال و
 اعمال میرزا خلیل مذکور خبر داد و او بی اهمال به تبریز
 آمد احبارا مجتمع ساخته در تبیین و تثبیت عهد و میثاق
 بکوشید و همه را مجددا راسخ و استوار نمود چنانکه میرزا
 خلیل نیز متنبه و ثابت گردید و نوبتی دیگر میرزا محمود
 بسال ۱۳۱۶ تنها به تبریز و سایر مراکز این ولایت سفر نمود

و میرزا حیدرعلی اسکوتی و حاجی میرزا حسین یسزوی و حاجی میرزا مجید مراغه‌ای و ابن الدخیل نیز بنقاط کثیره سفر کرده همت بقلع و قمع ریشه نقض نهادند و بدین طریق بسفر و همت مآلفین خصوصاً ابن ابهر ارمیناق در آذربایجان مستحکم گشت و فقط تنی چند در اطراف جلیل ماندند و آبامی مخصوصاً در مراغه و تبریز محسوس بودند و لیس متدرجاً بحدوث توبه و ندامت و با عوارض و حوادث طایفه خود او از میان رفتند و یکی از آنان میرزا اسمعیل ترکانی بعلمت حصول مضیقه در امور زندگانی بازمیر شقاقت و از آنجا به عکا درآمده بمحضر حضرت عبدالبهاء تشریف یافته توبه و انابه کرد آنگاه بآذربایجان مودت نموده و بالاخره در ترکا^ن درگذشت .

و میرزا غلامحسین و ملا محمد رضا و میرزا باقر مراغه‌ای ثابت شدند و میرزا فتاح مراغه‌ای غایت ثبوت داشت و حاجی محمد حسین تبریزی معروف بشبهستری که در بیخوش ششم احوال او را آورد بموسال ۱۳۱۳ حسب اجازه حضرت عبدالبهاء در اسلامبول براهنمائی و کارگردانی و پذیرائی زائرین عکا پرداخت و بسالی دیگر که قتل ناصرالدین شاه در طهران رخ داد مورد حمله ایرانیان مقیم آنجا گردیدند و بدستاری نظامیان عثمانی و برا بسفارت ایران کشیدند^{ند}

و سفیر استنطاق و تحقیق در باب ملاقات با سید جمال الدین افغانی نمود و چون دانستند که بهائی است و خصوصاً الواحی از بغلش از حضرت عبدالبهاء یافتند که نهی و منع شدید اکید از ملاقات با سید مذکور را حاوی بود سفیر ویرا بآئنی چند از بهائیان محض تحفظ از تضرع ایرانیان اسلامبول بمصر روانه داشت و الواح مذکور را برای کشف حقیقت و رفع سوء ظن از عامه بهائیان بایران فرستاد و بالجمله از حاجی شبستری خاندانی برجاست . و ماچون شمه از کیفیت حکمرانی بامهریانی ولیعهدی مظفرالدین میرزا را در آذربایجان و هم حکومت با قدرت و عدالت امیرنظام گروسی را در ده بخش سابق آوردیم در این مقام احتیاجی بتکرار و بسط کلام در امور مذکوره نمی بینیم .

و در سنین حکمرانی محمد علی میرزا ولیعهد مظفرالدین شاه اهل بها بینهایت دل خوش شدند چه در اوائل حکمرانی از امر الهی آگهی یافته از مطالعه کتب و آیات بهره گرفته و ارکان و اعضاء دایره حکومتش از مؤمنین و محبین این امر بودند و بدیانت و صداقت و لیاقتشان اطمینان داشت و حسن ظن حاصل نموده متدرجا برتمسک و طرفداریش بیفزود و پی در پی در مواقع متعدد که در آن حدود از ناحیه ملاحا و حکام پرجفا حوادث شدید رخ داد رعایت

و حمایت کرد و سپرد که هر وقت برایشان سختی حادث شود
 خبر دهند تا بحمايت برخیزد و هنگامی که اخبار قتل
 و غارت یزد بمسال ۱۳۲۱^ق به تبریز رسید مکرراً اظهار
 اندوه و اسف کرده چنین گفت ای کاش در این موقع بمزد بودم
 و انتقام میکشیدم و نیز بکرات نزد محترمین چنین اظهار
 نمود که نسبت بمذاهب و عقیدت نباید تعرض کرد بلکه
 تمامت اقوام و مذاهب مختلفه باید در رعایت و حمایت
 دولت آسوده و راحت باشند و بهائیان را باو حسن ظن
 و عقیدت حاصل شده امیدوار بر این گشتند که از مابین
 سلاطین آل قاجار مانند عمر بن عبدالعزیز از بین مسو^ک
 امویه باحقوق حقوق مظلومین قیام نماید .

چنانکه در سال ۱۳۲۳ ولیمسهد بطهران رفت و در راه
 محرم در مرافقه ملاها بفساد پرداختند و استشهادهای بدین
 مضمون ساختند که دوشن بایی مست شده جلوی دسته
 سینه زن را با کتاره گرفته لعن کردند و به حکمران ابلاغ
 نمودند که مجازات دهد و گرنه خود دست بنار زنند
 و حکمران جوانی باغبان حاجی میرزا مجید بدرالحکما^ه
 رئیس محفل روحانی را اخذ نموده تهدید بقتل کرد و چون
 استقامت دید سقط گفته ره داده بیرون نمود و جوان
 پس از بیست روز از شدت بیم درگذشت و سپس میرزا حسین^{د خلی}

و کریمانی محسن خورده فروش را با مر ملاها در حبس خود
 زستان در حوض آب بیخ کرده انداخته همی زدند و محاسن
 کریمانی محسن و موی سر میرزا حسین را کتند و هر دو را
 بقرب هلاک رسانده در حبس انداختند و حاجی میرزا مجید
 از آن اندیشه کرد که حاجی صمدخان شجاع الدوله حاکم
 مقتدر و خود سر بلند شروع به جور و جفای عموم احباً نماید
 واقعه را بولیمهد در طهران تلگراف نمود و خود از بیم
 حکمران به شیشوان گریخته پناه به امامقلی میرزا مالک
 آن قریه برد و حاجی صمدخان خبر یافت بر تشدید و تقیید
 بهائیان بیفزود و مظلومان بولیمهد توسط آبدار شستند
 رضاخان از بهائیان فارس که محرم و رابط بین او و این فئه
 بود تلگراف رمز نمودند و ولیمهد حکم عزل شجاع الدوله
 صادر کرد و چون به تبریز برگشت از اعمالش مکدر و سخت
 متغیر بود و اوناچار شده محبوسین را رهائی داده از ملاها
 بازخواست کرد و از حاجی میرزا مجید معذرت خواست و
 حاکم مراغه را حبس کرده جریمه گرفت و بطریق تطلق و ضراعت
 از غضب ولیمهد مأمون گشت .

و نیز حکمران خوی دو تن از وجوه مؤمنین را بنام
 عقیدت و ایمان بازخواست و سب و شتم کرده بحبس انداخت
 و مبلغ پانصد تومان طلبید تا مستخلص سازد و مظلومان خیر

ولیمعهد دادند و حاکم را معزول کرد .

و نیز نوهی مالك قریه سیسان بمناد دین سعایت و شکایت از بهائیان قریه نمود و فرمایشی را بر آن داشت که عده ای را به تهریز آورده حبس کرده زنجیر بر گردنشان نهاد و ولیمعهد آن ایام حسینقلی خان نظام السلطنه مافی از طائفه علی اللهی را که شخص مسموم و محترم و مستدر و مدبر و متصف برأفت و عدالت بود و هر چند خود را بهائی نمیخواند ولی غایت اعتماد و اعتقاد باین فکده داشته خواصی معرمانش را از ایشان گرفته پیوسته رعایت و حمایت میکرد ، بهائیس را دانسته حکمرانی تهریز داد و سرکماشته گان حکومتی بواسطه زندانیان خبر یافت که طبّاخ و خیاط مخصوص ولیمهدی (هر دو بهائی بودند) مطبخ مکمل با نقد و بجای از دستگاه ولیمهدی برای محبوسین فرستاده پذیرائیس و نوازش کردند و از طبّاخ بازخواست نمود و طبّاخ بسخنش اعتنا نکرد و نظام السلطنه بشنیده وی را طلبیده چنین گفت : اولی این بود که بقول مالك قریه سیسان اعتماد نکرده در خصوص احوال رعایا تحقیق حق میکردی و لاجرم فرمایشی تجسس نمود و دانست که مالك غریب و عنباد ورزیده لذا محبوسین را مستخلص ساخت و همینکه ماجری بعرض ولیمعهد رسید حکم داد که مالك مذکور در امور

سیسان مداخله نکند و فقط صلفی معین در سال از رعایا بگیرد .

و نیز در موقعی که مسیو هیپولیت در نفوس از وجوه بهائیان فرانسه با مسیس بارنی امریکائی برای ملاقات اهل بها و نشر امرایی با ایران آمدند چون به تبریز رسیدند بهائیان ولیمهد خبر دادند و او از هر دو دعوت و ملاقات و مذاکرات نمود و مخصوصاً از قطعه فتوغرافی جمعیتش بهائیان عشق آباد که با ایشان بود بسی سرور گردید و در جماع پرجمعیت احمای تبریز که برای ملاقات مسافرین منعقد گشت اعضا^۱ محترم د اثره حکومت از جانب ولیمهد و نظام السلطنه حضور یافتند و علی هذا لوحی از حضرت عبدالبها^۲ برای سید رضاخان مذکور صادر شد و در حق ولیمهد ذکر آیه مخصوص در کتاب اقدس نمودند و تاج سلطنت و افتخار دو جهان را باو نصب عین فرمودند تا چون انقلاب ایران شروع شد و مشروطیت و مجلس شمولی ملی تأسیس گشت و انقلابیون که در آن میان بابی ازلس نیز بودند همه بنام بابی مشهور شدند ولیمهد را سو^۳ ظن غلبه کرد و با اینکه معلم کودکان و مؤانس محرم و ترجمان^۴ش مولف ذل و له پیوسته خیر و صلاح را برایش بیان نمود در احوالش استقامت حاصل نشد و بیم و اندیشه واضطراب